

دختر ماه منیر

# دختر ماه منیر

(جلد اول)

آزیتا خیری

تهران - ۱۳۹۳

شابک دوره: ۷- ۱۷۳- ۱۹۳- ۹۶۴- ۹۷۸؛

هرگونه استفاده از جلد و متن کتاب (اعم از: زیراکس، بازنویسی، ضبط کامپیوتری، تهیه CD) بدون اجازه کتبی ناشر و مؤلف ممنوع است. متخلفان به موجب بند ۵ از ماده ۲ قانون حمایت از مؤلفان، مصنفان و هنرمندان تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرند.

سرشناسه	: خیری، آریتا
عنوان و نام پدیدآور	: دختر ماه منیر، آریتا خیری.
مشخصات نشر	: تهران: نشر علی، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری	: ۲ ج.
شابک	: شابک جلد اول: ۳- ۱۷۱- ۱۹۳- ۹۶۴- ۹۷۸
	: شابک دوره: ۷- ۱۷۳- ۱۹۳- ۹۶۴- ۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا.
موضوع	: داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴.
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۹۳ ۴۳۳ ی/ ۸۰۴۰ PIR
رده‌بندی دیویی	: ۶۲ / ۳ فا ۸
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۴۵۴۱۰۱

خواننده گرامی: چنانچه این صفحه تک رنگ چاپ شده است،

به انتشارات اطلاع دهید. با تشکر

نشر علی: خیابان انقلاب - خیابان روانمهر، شماره ۱۳۶

تلفن: ۶۶۴۹۱۲۹۵ - ۶۶۴۹۱۸۷۶

دختر ماه منیر (جلد اول)

آریتا خیری

ویراستار: مرضیه کاوه

نمونه خوان اول: آریتا حسن نوری

نمونه خوان نهایی: سپیده شفق نژاد

چاپ اول: بهار ۱۳۹۳

تیراژ: ۲۰۰۰ جلد

حروفچینی: گنجینه، لیتوگرافی: غزال

چاپ: غزال، صحافی: غزال

حق چاپ محفوظ است.

شابک جلد اول: ۳- ۱۷۱- ۱۹۳- ۹۶۴- ۹۷۸

این نوشته تقدیمی است به همه غربت‌نشینان  
سنگ‌های ماسه‌ای به همه آنانی که  
سربداری‌شان را از موج‌های همیشه خروشان  
اروند گرفتند.

بخوانید به نام

نخل‌های سوخته آبادان

بخوانید به نام

غرور جاودان کارون

بخوانید به نام

دل‌تنگی موج‌های بهمن شیر

بخوانید به نام

زالال نیلگون خلیج همیشه فارس

این نوشته عاشقانه ایست به وسعت ایران

بخوانید به نام

ایران.....

مستانه با همان لبخند ساختگی محکم دست او را نیشگون گرفت و آرام گفت:

— بازم که فیلت یاد هندوستان کرد.

— آره دیگه. ما اگه شانس داشتیم که...

— تا کی می‌خوای حسرت‌کش شوهر باشی دختر.

— مگه دروغ می‌گم؟ تو رو خدا نگاش کن دختره رو. اصلا به گروه خونیش می‌اومد شاگرد الف کلاسو تور کنه؟! بین با چه افاده‌ای کنار این ارسلان بخت برگشته وایساده. لبخند از روی لبش نمی‌افته. انگار این مراسمو تنها واسه اونا گرفتن. مام که بوقیم دیگه.

مهتاب محکم پای او را لگد کرد و با حرص گفت:

— دو دقیقه زبون به‌دهن بگیر همه فهمیدن چه حسرتی داری.

همان وقت رییس دانشکده پشت تریبون ایستاد و با شروع سخنرانی او اجبارا سکوت کردند. مستانه از همان فاصله دوباره به‌عزیز و آقا بزرگ و بقیه نگاه کرد. امیرعلی با لبخندی بربل دست به‌سینه کنار احمد نشسته و با غرور نگاهشان می‌کرد. مستانه با رضایتمندی باز هم لبخند زد و مدتی بعد دوباره صدای کف زدن حضار او را از آن حال و هوا درآورد.

بعد از رییس دانشکده نوبت به‌مدیر گروه و اساتید رسید که هرکدام چند جمله‌ای در مورد فارغ‌التحصیلی دانشجویان رشته معماری دانشکده هنر اصفهان صحبت کردند. کمی بعد نوبت به‌اهدای دانشنامه‌ها رسید. شور و شوق بقیه هم بیشتر شده بود. مستانه بعد از آرزو دانشنامه لوله شده‌اش را که روبان قرمز رنگی دور آن بسته شده بود گرفت و با غمگینی لبخند زد. حالا بیشتر دلش تنگ بود و آرزوهای پنهانش کم‌کم خود را از پشت لایه‌های خاک خورده ذهنش بیرون می‌کشیدند. مدت‌ها بعد باز هم در صف همکلاسی‌هایش ایستاد و اینبار با چشمانی خیس به‌روبرو زل

## فصل اول

سرزد از افق

مهر خاوران

فروغ دیده حق باوران

....

بغض آلود به‌جمعیت مقابلش خیره شده بود سرود ملی کشور در سالن طنین‌انداز بود و همه به‌احترامش ایستاده بودند. در آن لحظه روی سن، کنار همکلاسی‌هایش و با لباس بلندی که به‌عنوان نماد فارغ‌التحصیلی برتن داشت وجودش پر از احساسات متفاوت بود. خوشحالی، شمع، ترس و البته احساس دین.

با صدای کف زدن حضار به‌خود آمد و با چشمانی که کم‌کم رنگ اشک به‌خود می‌گرفت لبخند زد.

مهتاب با لحنی پر از بغض آهسته کنار گوشش گفت:

— استرس شبای امتحان به‌این لحظه می‌ارزید.

مستانه بدون حرف با لبخندی سر تکان داد و آرزو در حالی که کمی به‌عقب برمی‌گشت با اشاره به‌دو همکلاسی‌اش زیر لب جواب داد:

— آره. فقط کاش الان به‌جای تو منم مثل سارا کنار آقامون وایساده بودم.